

## درس نهم: کلاس نقاشی

به جد: جدی

روا: جایز، مجاز (زنگ نقاشی دلفواه و روان بود ... به پیر گرفته نمی شد. فنده در آن روا بود)

صورتک: نقاب، ماسک (معلم صورتک به رو نداشت.)

افتاده: متواضع، فروتن

صاف: ساده و بی‌ریا

نگار: نقش، نقاشی (آزمی افتاده و صاف... کارش نگار نقشه قالی بود.)

نقش‌بندی: نگارگری، طراحی

دلگشا: فرح‌انگیز، شاد

نگارین: زیبا، دلاویز (نقش‌بندی‌اش دلگشا بود و رنگ را نگارین می‌ریخت)

اسلیمی\*: تغییرشکل یافته کلمه «اسلامی»، طرح‌هایی مرکب از پیچ‌وخم‌های متعدد که شبیه عناصر طبیعت هستند. (در پیچ‌وتاب عرفانی اسلیمی آرم ۳ په کاره بود؟)

رعنا\*: خوش قد و قامت، زیبا

چابک: چالاک، ظریف (کوزن را رعنا رقم می‌زد؛ فرگوش را چابک می‌بست؛)

گرته: گرده، خاکه

گرته‌برداری\*: طراحی چیزی به کمک گرده یا خاکه زنگ یا زغال، نسخه‌برداری از روی یک تصویر یا طرح

بیرنگ\*: طرح اولیه، نمونه و طرحی که نقاش به صورت کم‌رنگ یا نقطه‌چین بر کاغذ می‌آورد و سپس آن را کامل رنگ‌آمیزی می‌کند.

(سگ را روان‌گرته می‌ریخت؛ اما در بیرنگ اسب حرفی به کارش بود)

رونگاری: از روی چیزی نوشتن یا نقاشی کردن (ما را به رونگاری آن می‌نشانند)

مشوش\*: آشفته و پریشان

ناسازی: مخالفت کردن (معلم مشوش بود. از در ناسازی صدا برداشت؛ چرا اسب...؟)

**خلف صدق** \* : جانشین راستین

**نیاکان**: پدران، اجداد

**هنرور**: هنرمند (خلف صدق نیاکان هنرور خود بود)

**وقب** \* : هر فرورفتگی اندام مانند گودی چشم

**آخُرِه** \* : چنبره گردن، قوس زیر گردن

(دست معلم از وقب هیوان روان شد؛ ... لب را به اشاره صورت داد ... و در آقره ماند)

**یال**: موهای گردن اسب و شیر و ...

**غارب** \* : میان دو کتف

**گُردِه** \* : پشت، بالای کمر (از یال و غارب به زیر آمد. از پستی پشت گذشت؛ گُردِه را بر آورد.)

**فرا رفتن**: بالا رفتن

**فراز**: بالا

**کَلِه** \* : برآمدگی پشت پای اسب

(به پایین رونهار؛ از مُم کتف و سینه فرا رفت و دو دست را تا فراز کَلِه نمایان ساخت)

**مردد**: دودل، دچار تردید

**تمامت**: همه، تمام شدن، کامل شدن

(مردد مانده بود؛ صورت از او پیزی می‌طلبید. تمامت خود را می‌فواست.)

**درماندگی**: ناتوانی

**گریز**: فرار (گریز: چاره)

**رندانه** \* : زیرکانه

(سرپاش از درماندگی اش فبر می‌داد؛ اما معلم درنماند؛ گریزی رندانه زد.)

**مخمصه** \* : گرفتاری، سختی، دشواری

**رستن**: نجات پیدا کردن، رها شدن (معلم که از مخمصه رسته بود، به فون سردی گفت: در علف است.)

**حقیر**: کوچک

**صورتگری**: نقاشی، تصویر سازی

(شاکرد و قدار حقیرت هرگاه به کار صورتگری درمی‌ماند، پاره درماندگی به شیوه معلم خود می‌کند.)

### درس نهم: پیر مرد چشم ما بود.

**کنگره\***: واژه‌های فرانسوی به معنای مجمعی از دانشمندان و یا سیاستمداران که درباره مسائل علمی یا سیاسی بحث کنند (فرهنگستان زبان و ادب فارسی، معادل «همایش» را برای آن به تصویب رسانده است)

**علم:** پرچم، رایت، درفش، بیرق (الم: درد و رنج)

**علم کردن:** برپا کردن (کنایه)

(بار اول که پیرمرد را دیدم در کنگره نویسندگانی بود که خانه فرهنگ شوروی در تهران علم کرده بود.)

**بُر خوردن\***: در میان قرار گرفتن

(هوانکی بودم و توی جماعت بُرخورده بودم)

**خطابه\***: سخنرانی، خطبه خواندن، وعظ کردن

(روی میز قطابه شمع‌ی نهادند و او «آی آرمه‌ایش» را خواند.)

**یوش:** یکی از روستاهای نور مازندران، زادگاه نیما یوشیج

(شاعر از یوش گرفته و در کوچه پاریس! عالیه قائم روشن نمی‌داز.)

**وقفی\***: منسوب به وقف. (وقف\*: زمین یا دارایی و ملکی که برای مقصود معینی در راه خدا اختصاص

دهند) (تله زمینی وقفی از وزارت فرهنگ گرفته بودیم.)

**معاشرت\***: ارتباط، دوستی، رفت و آمد داشتن با کسی

(خانه ما ساخته شد و معاشرت همسایگانه پیش آمد.)

**بیغوله\***: کنج، گوشه‌ای دور از مردم (در پتان بیغوله‌ای آشنایی غنیمتی بود)

**اهل و عیال\***: زن و فرزند

(گاهی هم سراغ همدیگر می‌رفتیم؛ تنها یا با اهل و عیال.)

**بحران\***: آشفتگی، وضع غیرعادی

(هرچه می‌گفتم بران بلوغ است و سفت نگیرید، فایده نداشت.)

**مرفه**\*: راحت و آسوده

**شندرغاز**\*: پولی اندک و ناچیز(به صورت چندرغاز هم به کار می‌رود)  
(زندگی مرفهی نداشتند. پیرمرد شندرغازی از وزارت فرهنگ می‌گرفت)

**خیل**\*: گروه، دسته

(پیرمرد په پناهگاهی شده است برای خیل جوانان)

**معیشت تنگ**: زندگی سخت، درآمد کم(کنایه)

(به فصوص در پیمان معیشت تنگی. فودش هم از این همه رفعت‌وآمد به تنگ آمده بود.)

**تره‌بار**: میوه‌های تازه، مقابل خشکبار

**بنشن**\*: خوار و بار از قبیل نخود و لوبیا و عدس

(از قند و پای گرفته تا تره‌بار و بنشن و دوا و درمان.)

**قندهار**: نام شهری در افغانستان(خراسان قدیم) (نماد دوری)

**سفر قندهار**: سفر دور و دراز (کنایه)

**بیلاق**: سردسیر، محل اقامت در تابستان، مقابل قشلاق

(درست همپو سفری به قندهار؛ هم بیلاقی بود و هم صرغه‌هویی می‌کردند.)

**تسلّا**\*: آرامش یافتن

**غربت**: تنهایی، دوری از وطن (قربت: نزدیکی)

(در این سفرهای هرساله به بست و هویی تسلایی می‌رفت؛ برای غم غربتی که در شهر به آن دچار می‌شد.)

**تلاطم**: حرکت شدید امواج دریا، مجازاً آشفتگی و پریشانی

**بی تلاطم**: آرام (نگاهش آرام و حرکتش و زندگی‌اش بی تلاطم و فیالش تفت.)

**هقارت**\*: خواری، پستی

**أخت شدن**: انس گرفتن(کنایه)

(هرچه بر او تنگ گرفتند، کم‌ربند خود را تنگ‌تر بست تا دست آفر با هقارت زندگی‌ها مان اُفت شد.)

**طمأنینه**\*: آرامش و قرار

**فراعنه**\*: جمع فرعون، پادشاهان قدیم مصر

(در واقع طمأنینه‌ای بود که در پیشم بی‌نور یک میسمه دوره فراعنه هست.)

**میراب**\*: مسئول تقسیم آب جاری در خانه‌ها و مزارع و باغ‌ها

(اول گمان کردم میراب است. فواب که از پشتم پرید و از گوشم، تازه فهمیدم و شستم فبردار شد.)

**کلفت**: خدمتکار زن، کنیز

**نمودن**: نشان دادن (کلفتشان بود؛ وهشت زره می نمود.)

**لابد**: حتماً، ناچار

(هرگز گمان نمی کردم کار از کار گذشته باشد. گفتم لابد دکتري بايد فبر کرد يا دوايي بايد فواست.)

**والصافات صفا**\*: سوگند به فرشتگان صف در صف (آیه ۱، سوره ۳۷)

(لای قرآن را باز کردم؛ آمد: «والصافات صفا.»)

**استنباط**: درک، دریافت. (استنباط فود را از عبارت زیر بنویسید.)

**جزئیات**: ریزه کاری‌ها، امور جزئی (ذکر زمان و مکان و شرح جزئیات و توصیف حالات)

**چاشنی**: طعم، مزه.

(سپهری فاطره‌ای از یک کلاس دوران تمهیل فویش را با توصیف و چاشنی طنز نوشته است.)

**حسب حال**: زندگی‌نامه

(حسب حال یا زندگی‌نامه آثاری هستند که اشخاص با ثبت فاطرات و گزارش احوال فویش یا شرح رفتارهای

روزگار و افکار دیگران برپای می‌گذارند.)

## گروه‌های مهم املائی

\* صورتک و نقاب - افتاده و صاف - نگار نقشه‌قالی - پیچ و تاب عرفانی  
اسلمی - رعنا رقم می‌زد - گرت‌برداری - بیرنگ اسب - خلف صدق - وقب  
حیوان - آخره و قوس زیر گردن - یال و غارب - گرده و کمر - فراز کله -  
درماندگی و ناتوانی - گریزی رندانه - مخمصه و گرفتاری - آب و علف -  
شاگرد حقیر - چاره‌درماندگی -

\*\* کنگره و همایش - علم کردن - بُرخوردن - میز خطابه - عالیه و سیمین -  
منسوب به وقف - معاشرت همسایگانه - کُنج و بیغوله - غنیمت - سراغ  
همدیگر - اهل و عیال - بحران بلوغ - زندگی مرفه - شندرغاز و ناچیز -  
وزارت فرهنگ - معیشت تنگ - تره‌بار و بُنشن - سفر قندهار - اسراف و  
صرفه‌جویی - جست‌وجوی تسلا - غم غربت - زندگی متلاطم - حقارت  
زندگی - اُخت و اُنس - قرار و طمأنینه - مجسمه دوره فراعنه - شستم خبردار  
شد - وحشت‌زده و هراسان -

## تاریخ ادبیات

اتاق آبی: سهراب سپهری

شعر «آی آدم‌ها»: نیما یوشیج

ارزیابی شتاب‌زده: جلال آل احمد